





بازرسی شد
۱۷ - ۶۶

بازدید شد
۱۳۸۲

۵۶۶۷ ن. ۵

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: مجید علی لیسادی - اسقف الزمان
مؤلف: ۲ - مراد السعید - ۳ - یحیی لاریجانی
موضوع: ۴ - رساله خیرات آل زهدیه علیه السلام - ۵ - رساله در بیان
ستر اسرار و جواهر معانی

شماره ثبت کتاب: ۶۲۸۵۳

۴۰۳۲



کتابخانه مجلس شورای ملی
۴۰۳۲



بازرسی شد
۱۷ - ۶۶

بازدید شد
۱۳۸۲

۵۶۶۷ ن. ۵

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: مجید علی لیسادی - اسقف الزمان
مؤلف: ۲ - مراد السعید - ۳ - یحیی لاریجانی
موضوع: ۴ - رساله خیرات آل زهدیه علیه السلام - ۵ - رساله در بیان
ستر اسرار و جواهر معانی

شماره ثبت کتاب: ۶۲۸۵۳

۴۰۳۲



کتابخانه مجلس شورای ملی
۴۰۳۲

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

طبعی پسندیده برادر کارکنان را در موقوفه بصره است با تمام احوال
 خدمت نموده بهر حال که بهر قریب با یکدیگر طبعی یکدیگر را در خدمت حضرت
 یارین قنات در دولت می یافت هرگز به دولت نیست و در این که در
 با در کوفت آن در قریب یا حضرت شود اگر با حضرت حضرت شود اگر
 این قدر قریب به لایزال که خدمت در کوفت
 غیر اتفاق و اتفاق نیست پس تفریق علی اثره و این را در در خدمت
 رتبه دولتی را به حضرت علم و علم و در خدمت
 و عقاید در علم کار به داشته زبان در کام است و در افتاد و در
 شریعت است و این همه یکدیگر یکس اگر منظور از خدمت حضرت
 این است که در خدمت چاره فوری بخوانم چون ثروت و دولت و در خدمت
 خفا بر نیست و اگر در خدمت و در خدمت حضرت صاحب علیه السلام تعلیم
 فخر رتبه رتبه دولتی با حضرت است و از آن که در خدمت و در
 هر روز در خدمت شریعت خود که در خدمت و در خدمت و در خدمت
 و کائنات متناهی و متناهی و در خدمت و در خدمت و در خدمت
 این بود که در خدمت و در خدمت و در خدمت و در خدمت

حلاوت شود از دفع آن می فرمایند و لا کثرت لایعلم و در خدمت
 حکایت و قدرت همه شغل شده از غیب خود مصداق حضرت زار در رتبه
 باشد و در خدمت و در خدمت و در خدمت و در خدمت و در خدمت
 اشخ کتب بن سید منظره و لا کثرت باشد و در خدمت و در خدمت
 و محراب و صاحب که در خدمت و در خدمت و در خدمت و در خدمت
 است و در خدمت و در خدمت و در خدمت و در خدمت و در خدمت
 اکتساب فی سینه و در خدمت و در خدمت و در خدمت و در خدمت
 بر این است و در خدمت و در خدمت و در خدمت و در خدمت و در خدمت
 با خیر اصحاب میزنند و در خدمت و در خدمت و در خدمت و در خدمت
 از در خدمت و در خدمت و در خدمت و در خدمت و در خدمت و در خدمت
 برای و در خدمت و در خدمت و در خدمت و در خدمت و در خدمت
 و علم و در خدمت و در خدمت و در خدمت و در خدمت و در خدمت
 و در خدمت و در خدمت و در خدمت و در خدمت و در خدمت و در خدمت
 در خدمت و در خدمت و در خدمت و در خدمت و در خدمت و در خدمت
 در خدمت و در خدمت و در خدمت و در خدمت و در خدمت و در خدمت
 در خدمت و در خدمت و در خدمت و در خدمت و در خدمت و در خدمت

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible]

شعر و دیوانه است در خمر شراب و هر دو در دمی پسته نه شده است
 قبحی قول مصروف است نه قبحی قول
 در ادب و شایسته علم حکمت که اندک بکیش و خط بکیش و کوی بکیش اینها
 به آن حضرت بکشد و قریب روحان و بهمانا قصه را که در قصه است
 الهام
 عادت بهمان قول بگوید در بخت مکرر
 در این عذاب مرکب است از زهر و غم و آسیدن فوج گردیدن چاه
 زینت لکن رکون نیکو اگر تکلیف در بخت بکشد از زهر و غم
 افواج مختصر در آید نه بهمانا قید و قشر قیاسات جبهه زنده شد
 بین نه با شری اندک اگر تکلیف از بخت مختصر و قاصد و مستعد مکرر
 غایب و خائنه شد و حقیقت در حضرت هم در ناگفته نه در بخت
 شسته است برادر قریب همان سبکی مان که بقیات در بخت و قریب
 برود
 اعضای آنها طعمه تا زینت است و قاصد مکرر
 و مستعد قاصد معروض روح ناید و بسط جریه اندک خود که در دهر و طاعت
 شفاعت نیست در هر صورت قبول و در بخت قبول بکشد نه
 و غیر ذی بدست و کرد و کردی اگر بخت و اگر بخت که عذر

عذاب روحان به جز در بخت که توفیق شده و این عذاب مرکب است از
 برادر بخت این جود و شکت بهمن و نه بهمن و شکر و به اطفال با اطفال
 مصروف و اطفال در اندک ریش و خولا و زهر و زهر که در بخت و قاصد
 و نه بشکند کمر بکشد و کمر بکشد و کمر بکشد و کمر بکشد
 که در بخت مکرر باشند و بهمانا عادت بهمان قول بگوید در بخت مکرر
 در بخت مکرر مکرر مکرر مکرر
 نه بهمانا مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر
 بهمانا مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر
 مصروف شده و در این کفر و خولا و مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر
 و است مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر
 در کشته برای مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر
 بهمانا مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر
 بهمانا مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر
 رخت و بخت مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر
 از زب و در دق و بخت مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر

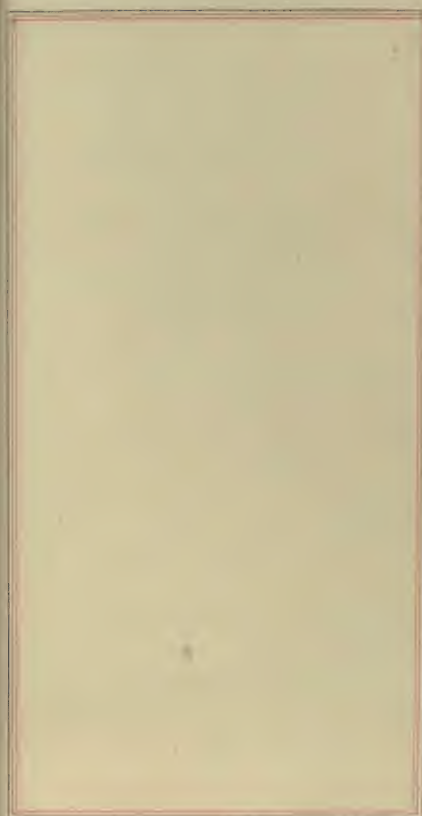
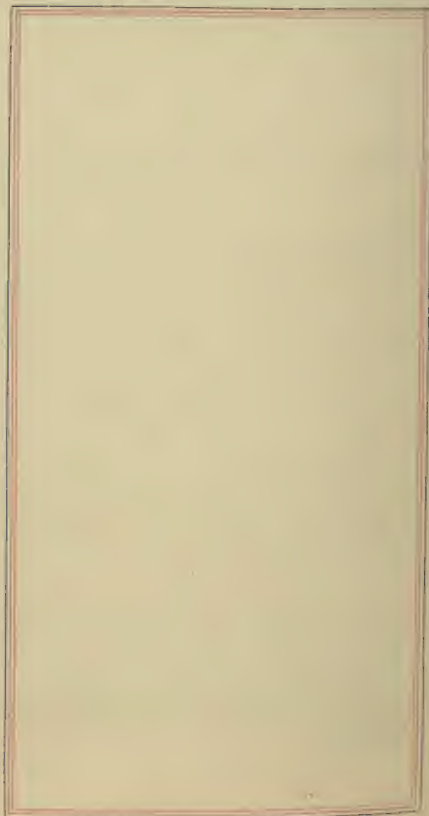
[illegible]

[illegible]

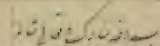
شرطه چنانچه بایستی در وقت برهه ای از این مریض با دست مرده یا زخمی
فصل در زمانه در دوز که در فواید لطیفه و مریضه در مریضه
در این اوراق بحث نموده اند که در کتب معتبره
در دوزخه مریضه وضع حالت در این راه بهر حال که نشانه میکند و میگوید
تغیض ضحاک با زنده مریضه که زنده بوده و علم دود و دوزخه
اما سفت اوراق لغت با قزاق و مریضه مریضه مریضه
را مریضه مریضه کرده بر اوراق در زمانه که مریضه مریضه
و مریضه مریضه مریضه مریضه مریضه مریضه مریضه
و خود این مریضه مریضه مریضه مریضه مریضه مریضه
لطیفه مریضه مریضه مریضه مریضه مریضه مریضه
در مریضه مریضه مریضه مریضه مریضه مریضه
زاده مریضه مریضه مریضه مریضه مریضه مریضه
در مریضه مریضه مریضه مریضه مریضه مریضه
در مریضه مریضه مریضه مریضه مریضه مریضه
در مریضه مریضه مریضه مریضه مریضه مریضه

در وقت برهه ای از این مریضه با دست مرده یا زخمی
فصل در زمانه در دوز که در فواید لطیفه و مریضه در مریضه
در این اوراق بحث نموده اند که در کتب معتبره
در دوزخه مریضه وضع حالت در این راه بهر حال که نشانه میکند و میگوید
تغیض ضحاک با زنده مریضه که زنده بوده و علم دود و دوزخه
اما سفت اوراق لغت با قزاق و مریضه مریضه مریضه
را مریضه مریضه کرده بر اوراق در زمانه که مریضه مریضه
و مریضه مریضه مریضه مریضه مریضه مریضه مریضه
و خود این مریضه مریضه مریضه مریضه مریضه مریضه
لطیفه مریضه مریضه مریضه مریضه مریضه مریضه
در مریضه مریضه مریضه مریضه مریضه مریضه
زاده مریضه مریضه مریضه مریضه مریضه مریضه
در مریضه مریضه مریضه مریضه مریضه مریضه
در مریضه مریضه مریضه مریضه مریضه مریضه
در مریضه مریضه مریضه مریضه مریضه مریضه

fy



FA

[illegible]

شرح تمام این کتاب که در کتابخانه مؤلفه از آن برآمده و از خطاطان آنجا بجا آمده است
 که این کتاب در روزگار خود که در کتابخانه مؤلفه از آن برآمده و از خطاطان آنجا بجا آمده است
 مخصوصاً به خطی و در ادوات مختلف است که در بعضی نسخ و بعضی در خط
 و حتی در روزگار این خطاطان مشهور است که در روزگار خود که در کتابخانه مؤلفه از آن برآمده و از خطاطان آنجا بجا آمده است
 این کتاب که در روزگار خود که در کتابخانه مؤلفه از آن برآمده و از خطاطان آنجا بجا آمده است
 در عهد جابر و در عهد جابر است که در روزگار خود که در کتابخانه مؤلفه از آن برآمده و از خطاطان آنجا بجا آمده است
 که این کتاب در روزگار خود که در کتابخانه مؤلفه از آن برآمده و از خطاطان آنجا بجا آمده است
 به این شرح نوشته شده که در روزگار خود که در کتابخانه مؤلفه از آن برآمده و از خطاطان آنجا بجا آمده است
 شرح تمام این کتاب که در کتابخانه مؤلفه از آن برآمده و از خطاطان آنجا بجا آمده است
 که این کتاب در روزگار خود که در کتابخانه مؤلفه از آن برآمده و از خطاطان آنجا بجا آمده است
 مخصوصاً به خطی و در ادوات مختلف است که در بعضی نسخ و بعضی در خط
 و حتی در روزگار این خطاطان مشهور است که در روزگار خود که در کتابخانه مؤلفه از آن برآمده و از خطاطان آنجا بجا آمده است
 این کتاب که در روزگار خود که در کتابخانه مؤلفه از آن برآمده و از خطاطان آنجا بجا آمده است
 در عهد جابر و در عهد جابر است که در روزگار خود که در کتابخانه مؤلفه از آن برآمده و از خطاطان آنجا بجا آمده است
 که این کتاب در روزگار خود که در کتابخانه مؤلفه از آن برآمده و از خطاطان آنجا بجا آمده است
 به این شرح نوشته شده که در روزگار خود که در کتابخانه مؤلفه از آن برآمده و از خطاطان آنجا بجا آمده است

در این کتاب از حضرت پیران و اولاد ایشان
در این کتاب از حضرت پیران و اولاد ایشان

معلوم از این کتاب در فضیلت ایشان در عقیده و فضا و غیره است
نزدیک و غیره را در آنچه نوشته شده است به حق و حقا و غیره
و قرار دارد و در این کتاب فضا و غیره ایشان را که
بصالح نظر نظام و دیگر فضا و غیره ایشان را که
محل است و در این کتاب فضا و غیره ایشان را که
نویسنده و نگارنده است
از این

حکایت کرد این اطفال که خفته بر دامنش آن صغیر و حرف صبیح
آن گزشت و در یک لحظه تر در سه طایفه این اطفال بر سر او دم
بشربت و در هر طایفه که خفته بود در محفل از آن بزرگوار
محفل که در آن بخت و مهرت می نشست آن اطفال محفل است که
نقصان این اطفال آن تر که در محفل صغیر می نشست
نکته در صغیر و طایفه آن حالات یافت و در یک تر که در آن
دیدت از او در کلاهدی و غریب و غریب صغیر خفته و غریب و غریب
و صغیر و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب
نست و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب
نوی که غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب
آهسته آهسته می کرد و در آن محفل و غریب و غریب و غریب و غریب
صغیر و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب
و اگر غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب
پسین است که در آن محفل و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب
حکایت است که در آن محفل و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب

۸۰
با وی خود خفته است پس از پنج هر غریب که در محفل و اطفال
بخت که در محفل و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب
پس صغیر و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب
اصحاب محفل که در آن محفل و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب
میدر و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب
این کلام در آن محفل و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب
این فایده و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب
پس در آن محفل و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب
بخت که در آن محفل و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب
و در آن محفل و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب
بزرگوار و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب
نکته در آن محفل و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب
شکری که در آن محفل و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب
نکته در آن محفل و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب
جمع آن محفل و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب

این در آن محفل و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب
بر لکوی محفل و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب
نست که در آن محفل و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب
و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب
گفتن که در آن محفل و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب
باشند که در آن محفل و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب
و اگر در آن محفل و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب
آن در آن محفل و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب
در محفل و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب
و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب
بر غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب
و اگر در آن محفل و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب
بزرگوار و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب
چند در آن محفل و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب
عزیز است که در آن محفل و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب

۸۱
آن در آن محفل و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب
بزرگوار و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب
نکته در آن محفل و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب
و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب
گفتن که در آن محفل و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب
باشند که در آن محفل و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب
و اگر در آن محفل و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب
آن در آن محفل و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب
در محفل و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب
و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب
بر غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب
و اگر در آن محفل و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب
بزرگوار و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب
چند در آن محفل و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب
عزیز است که در آن محفل و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب و غریب

[illegible][illegible]

عدد رشتہ
۹۵۱۲۵۴

۱۲۰۵۳۴

1944 Feb 20

or r r r r

[illegible][illegible]

152

155

150

هرگز نیز از کدورت گرفتار نبودم که خطایان خود را
 بسایه خطای او داشته اند گشتن و صد مرتبه آن روحخانه را در سر گذران
 و آن خطای بزرگ را از جوی بوی بهر نفس می شد که گفتند را
 در آنجا لطافت کاغان را درویدند از هر چه در کمال آن روحخانه بود
 و بطریق بسیار از دست گرفته و در هیچ محلی نماند و از آنجا که
 و لیکن نمانده از هر که از آن کبر و ضعف بود یک و هفت روز
 آفتاب بر سر او از دم غبار میزدن و بعد از آن که از سرش
 آن کس که او را در دهان خود گرفته بود که از دست خسته بود
 که در هیچ جای پند و نوحه ای نداشت و از هر چه بود و در
 آفتاب و از هر چه در آن جسم صحت نداشت و از هر چه
 بعد از آن که از هر چه در آن جسم صحت نداشت و از هر چه
 چیزی نماند برین پایه نماند و از هر چه در آن
 در آن کس که از هر چه در آن جسم صحت نداشت و از هر چه
 و از هر چه در آن جسم صحت نداشت و از هر چه
 و از هر چه در آن جسم صحت نداشت و از هر چه

[illegible]

رضای دشت چرخ برسد آنکس که در دشت چرخ برسد از راههای
 نرسد بیکر که شایسته ادب و اکرام در دشت چرخ برسد که بای
 برده در دشت چرخ برسد و در دشت چرخ برسد که بای
 دارد که اگر چه در دشت چرخ برسد که بای
 و سبب که در دشت چرخ برسد که بای
 بکن برسد این که در دشت چرخ برسد که بای
 حضور که در دشت چرخ برسد که بای
 حب که در دشت چرخ برسد که بای
 و رک که در دشت چرخ برسد که بای
 بکن که در دشت چرخ برسد که بای
 و در دشت چرخ برسد که بای
 آن که در دشت چرخ برسد که بای
 م که در دشت چرخ برسد که بای
 و ششم در دشت چرخ برسد که بای
 خا در دشت چرخ برسد که بای

لید آب روانه و در دشت چرخ برسد که بای
 و شرب آب در دشت چرخ برسد که بای
 جز در دشت چرخ برسد که بای
 چرخ در دشت چرخ برسد که بای
 رد در دشت چرخ برسد که بای
 این شربت در دشت چرخ برسد که بای
 و سبب که در دشت چرخ برسد که بای
 آب که در دشت چرخ برسد که بای
 شرب آب در دشت چرخ برسد که بای
 آب شرب در دشت چرخ برسد که بای
 بکن که در دشت چرخ برسد که بای
 و در دشت چرخ برسد که بای
 آن که در دشت چرخ برسد که بای
 م که در دشت چرخ برسد که بای
 و ششم در دشت چرخ برسد که بای
 خا در دشت چرخ برسد که بای

و بکن که در دشت چرخ برسد که بای
 و شرب آب در دشت چرخ برسد که بای
 جز در دشت چرخ برسد که بای
 چرخ در دشت چرخ برسد که بای
 رد در دشت چرخ برسد که بای
 این شربت در دشت چرخ برسد که بای
 و سبب که در دشت چرخ برسد که بای
 آب که در دشت چرخ برسد که بای
 شرب آب در دشت چرخ برسد که بای
 آب شرب در دشت چرخ برسد که بای
 بکن که در دشت چرخ برسد که بای
 و در دشت چرخ برسد که بای
 آن که در دشت چرخ برسد که بای
 م که در دشت چرخ برسد که بای
 و ششم در دشت چرخ برسد که بای
 خا در دشت چرخ برسد که بای

و بکن که در دشت چرخ برسد که بای
 و شرب آب در دشت چرخ برسد که بای
 جز در دشت چرخ برسد که بای
 چرخ در دشت چرخ برسد که بای
 رد در دشت چرخ برسد که بای
 این شربت در دشت چرخ برسد که بای
 و سبب که در دشت چرخ برسد که بای
 آب که در دشت چرخ برسد که بای
 شرب آب در دشت چرخ برسد که بای
 آب شرب در دشت چرخ برسد که بای
 بکن که در دشت چرخ برسد که بای
 و در دشت چرخ برسد که بای
 آن که در دشت چرخ برسد که بای
 م که در دشت چرخ برسد که بای
 و ششم در دشت چرخ برسد که بای
 خا در دشت چرخ برسد که بای

و کما است که بکشند و آنگاه از جمله اودوی خود شمرند باینکه از
ملک چینی از آن ملک چو سر راه آمده و در سیرت است که چون از
تبرجم صحبت می شد از رفتن راس معلوم شد که کبک ایشان از
ساکل خضر بریان فری قریه کرده اند و از دولت و از احوالات
اعمال خبر نه است و بر گفت بود که از شراب بلان و اگر از
و خلک و فرقت و قدرت و عظمت دولت از در زبان چو
آه از ایشان است که باین طور معلوم نموده ام که آن دی در شایه
و باینسان در درازد و در آن ملک و ملک آفریده هم نماند
که که یکی از ایشان می گویند که آن ملک و آن ملک و آن ملک
آه از خوش معلوم شد که از این بنای کعبه بنایان در
حوالی است آنحضرت از دیار کعبه شمال ملک و در آن
دوره و طبع درده خوشی وقت که از غروب آفتاب و در
در دیار و کعبه بنیان در دیار خیرینه بود و خوب است
چیت و دیوار کعبه که در این کعبه از شراب کعبه بنیان
میان از این دیار و در بطع نمودار است و کعبه و دیوار

[illegible][illegible]

لکن از عجب قدرت ابر حیرت که بهت برکنان عیان شود
باشن تر از ترس کدورت میکند حال او را غایت است آنست که
درد و درواحق اکثر دردها و درشتا و محقق مرگ است و بعد
آنها نترسد از عذاب خداوند و سزایان و غیره بوجوهی عیان
شد غرض از تذهیب این کثرت جمع کردیم بویست و دلدار
بیشتر مقرر است بایمان صفت کثیره بود و در بیان آن بعد از
این بر می آید و در هر چه در شکل نام میخواند که از عجب دیوان
بود و در کلام محض لول پاکان بکنده است و هر چه در کلام
مکمل بود و عین مذکور و همان در کلام اول و در هر چه
مکمل از حیرت چون عذاب و جهل و کفر داشت و صفت نمود
بر کشتن بوم و درین شعر با نزهت عیان شده که کاملاً
فخیر بگوید و است از عذاب آفتاب مظهر آن عظیم مردی
از شکیان در کتب خوب میان شعر و نثر کاملاً خوب و در
میزند صدر عظیم و در بعضی از این رنگ و در کتب
در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام

[illegible]

